



سفسطه بافی و ماکیاولی

از آنجائیکه این دو اصطلاح متداول امروزی را یک تعریف مشخص و قابل قبول رانه کرده باشیم، میرویم سراغ همان "گوگل" همیشه حاضر و گل سر سبد:

"... جنبش سوفیستی در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد پدیدار شد. برخلاف دانشمندان و فلاسفه پیشاسقراطی، که عموماً به علوم طبیعی می پرداختند، سوفیست ها به عوالم معنوی بشر، یعنی ارزش های اخلاقی و سیاسی و مذهبی، روی آوردند و در باره اصالت ارزش هایی که تا آن زمان پایه زندگی مردمان بود تردید و تحقیق کردند، و بدین سان فلسفه ای تازه پدید آوردند و زمینه را برای پیدایش علوم معنوی (اخلاق و سیاست و غیره) آماده ساختند. فرق دیگر سوفیست ها با دانشمندان پیشین این بود که ایشان به تحقیق و کاوش قناعت نمی ورزیدند، بلکه به آموزگاری نیز می پرداختند و با اخذ حق التدریس های کلان تربیت جوانان را برعهده می گرفتند، در حالی که تا آن زمان اخذ مزد برای تدریس خلاف شأن آزاد مردان بود. غایت تعلیم و تربیت سوفیستی این بود که شاگردان بتوانند به یاری فن سخنوری در اجتماعات سیاسی مردمان را به درستی عقاید خود معتقد سازند .

گرگیاس یکی از سوفیست های مشهور یونان باستان به این سؤال اساسی برخورد کرد که: «چرا پس از گذشت این همه زمان، هنوز معیاری برای حقیقت مشخص نشده» و برای حقیقت ۳ حالت قائل شد:

۱. حقیقتی وجود ندارد.
۲. حقیقتی وجود دارد، اما قابل شناخت نیست.
۳. حقیقتی وجود دارد، برای عده ای قابل شناخت هست، اما قابل انتقال نیست.

به این دلایل، آن‌ها جزو کسانی بودند که به قسمت اعظم بحث معرفت‌شناسی، یعنی «امکان معرفت» پرداختند. در نتیجه سوفسطائیان، قائل به این امر شدند که بحث بر سر حق و حقیقت بی‌فایده است و بهتر است به رتوریک (Rhetoric) یا فن بیان و خطابه بپردازند. در اصل آنها معتقد بودند که حقیقت نسبی است... به تدریج، بر اثر افراط برخی از این آموزگاران، این واژه (اصطلاح) معنای دیگری پیدا کرد. آنها به حقانیت و صدق و کذب ادعا‌کاری نداشتند؛ بلکه تنها می‌خواستند به شاگردانشان آموزش دهند که چطور باید در مناظره‌ها به هر صورت ممکن، حریف را مغلوب کرد. در نتیجه، سوفسطائیان در تداول عامه به بی‌صداقتی فکری و سفسطه‌گری بدنام شدند. در این معنا، سوفسطائی به کسی می‌گفتند که با چرب‌زبانی و مغلظه، از آنچه می‌دانست ناراست (غلط) است، به قصد فریفتن دیگران دلیل می‌آورد و نتیجه می‌گرفت...

... اما جدا از شهرت سوفسطائیان به بی‌صداقتی فکری، افکار آن‌ها ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد. نه تنها نسبت به صدق و کذب مدعا و حقانیت فرد بی‌تفاوت شدند و اصالت را صرفاً به منکوب کردن طرف مقابل دادند؛ بلکه اصولاً حق و حقانیت را انکار کردند. این حزم اندلسی در فصل گفته است:

• «سوفسطائیان سه صنف اند، صنفی همه حقایق را نفی کرده‌اند، و صنفی در آن‌ها شک کرده‌اند و صنفی گفته‌اند که آنها در نزد کسی که حق‌پنداشت حق است و کسی که باطل‌انگاشت باطل است.»

... به نظر سوفسطائیان حقیقت جزئی و متغییر است، نه کلی و ثابت. چرا که حقیقت برای هر شخص همان چیزی است که او را متقاعد می‌کند و کاملاً ممکن است کسی را قانع کرد که سیاه سفید است. از نظر سوفسطائیان می‌توان به چیزی معتقد شد، ولی هرگز نمی‌توان در باره چیزی معرفت داشت. در چنین جوی از آن معرفت‌شناسی حمایت می‌شود که مطابق آن، آنچه بر تو پایدار است برای تو هست و آنچه بر من پایدار می‌شود، برای من هست؛ بنابراین هیچکس نباید با دیگری مخالفت کند چرا که برای هرکس حقیقت همان چیزی است که خودش به آن دست یافته است... (ویکی‌پدیا)

و اما "ماکیاولی":

"... نیکولو ماکیاولی که بنیاد این نظریه خود را پیرامون روش و هدف در سیاست قرار داده، در کتاب خود شهریار، هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می‌داند و بنابراین، آن را محدود به هیچ

حکم اخلاقی نمی داند و در نتیجه به کار بردن هر چیزی را در سیاست برای پیشبرد اهداف، مجاز می شمارد و بدین گونه سیاست را به کلی از اخلاق جدا می داند.

ماکیاولی معتقد است، زمامدار اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد نباید از شرارت و اعمال خشونت آمیز بترسد. زیرا بدون شرارت، حفظ دولت ممکن نیست.

حکومت برای نیل به قدرت، ازدیاد و حفظ و بقای آن مجاز است به هر عملی از قبیل کشتار، خیانت، ترور، تقلب و ... دست بزند و هرگونه شیوه ای، حتی منافی اخلاق و شرف و عدالت را برای رسیدن به هدفش روا می دارد.

این مکتب بر این باور است که سیاستمداران باید کاملاً واقع بین و مادی و جدی باشند. آنگونه سخت گیر باشند که اگر تکالیف دینی، اخلاقی و احساسات سد راه آنان شود؛ از آنها صرف نظر کرده و هدفی جز رسیدن به مقصود نداشته باشند.

وی اساس اخلاقیات را واژگون (معکوس) کرد. یگانه شعار سیاسی او این بود که شاه فوق تمام قیود و الزامات مردم عادیست... اصطلاح ماکیاولیسم به حوزه ای روانشناسی نیز ورود کرده است و این اصطلاح منفی تقریباً معادل خودخواه (selfish) است. یک فرد ماکیاولیستی حاضر است بدون توجه به اخلاقیات، همه چیز را فدای اهداف خود کند... " (همان منبع)

این بود لب و اُبابِ سفسطه بازی، سفسطه بافی، سفسطه پراگنی و نیز ماکیاولی و یا هم میلان به نظریات ماکیاولی یا راه و روش مطرح شده توسط او که همانا ماکیاولیسم است که این روزها سرلوح کار تعدادی از "نویسندگان" ما قرار گرفته است و از این راه ها و روش های منحط بصورت گسترده و منظم سود برده و مشغول شهرت طلبی هستند و یک تعداد دیگر نیز زمینه را جهت این شهرت طلبی های کاذب، با تمام بی دردی و بی تفاوتی، مساعد می سازند که شرم شان باد.

این قصه سر دراز دارد...